

عوض کرده ایشان فرمودند که ما ما بعت کن و در قبالا دلت ما درای گفتیم عربی  
که این شرطیها ایشان گرفت امهوز در فید حیوه اند شما امین ابد اگر صید بند که  
طریق این طایفه را بجا نیاست چنانکه ایشان گفتند استخاره کن لغتم مرا بر استخاره  
نور اعتقاد بلیت شما استخاره کی که گفتند تو استخاره کن که ما هم استخاره کنیم  
چون شب رسد استخاره کرده در بدو که طیفه خواجهکان زیارتگاه هری  
که خدمت شیخ آن وقتناجا بودند در آمدند و در رختها را میگردند و یوارها بی  
اکنند و آقا قاهر و غضب را ایشان ظاهر بود استمکان آن اشارت بمع استازا که  
بطریق دیگر دایم خاطر من فارغ شد با یدرا ز کرده و به آسودگی در خواب شده  
چون با مندر مجلس شیخ در آمدن بی آنکه من واقعه خود با ایشان بگویم گفتند طریق  
بیکت و همه پستی باز میگردد بهمان طریق خود مشغول باش اگر واقعا رفتی بیک  
پیش آید ما مگوی آن قدر که تو اینهمه مدد کنیم خدمت مولوی غلبه و این  
معنی که با آن مشغولی میکردند ظاهر بود باندک توجهی آقا غیبت و کیفیت  
روی می نمود کسی را بر آن معنی وقوف نبود تو هم آن میکرد که مکالمات از ایشان  
می آید در اوایل بصیحت ایشان رسیدند در مسجد جامع پیش ایشان نشستند  
چنانکه عادت ایشان بود از خود غایب شدند در آن آن شد که مکالمات  
خواب می آید گفتند که ساعتی است حاجت اشتغال تو می نماید ایشان بنام  
موردند که مکالمات در تباری که ما را واری خواب اسری دیگری باشد روزی

می گفتند که بعضی از درویشان فرمودند خواب و بیداری چنان می توانند کرد که  
در خود خفته که بعد از خواب می باشد یا بند و لاکبیت مشغول ایشان خواب  
و بیداری بزیل طریق است بلکه در حالت خواب که بعضی مواقع مرتفع می شود  
تروقی تروی باشد و مراکان چنانست که آنچه می گفتند اشارت بحال خود می کردند  
والله تعالی علمه یکی از درویشان که بصیحت ایشان می رسید چنین حکایت  
می کرد که مراد مجلس و عظم که معارف درویشانه گذشت تعبیر بسیار شد  
و غرض و فرمای بسیار می زدند و در آن محبوب می بود یک روز از ایشان گفتند  
هر وقت که ترا تعبیر می افند مرا بخاطر می آوردن وقت که ایشان بسفر حجاز رفت  
و زنده مراد زکی از مدرسه که ایجا عزیزی و عظم می گفت آغاز تعبیر شدن گفت با شما  
توجه کرده دیدم که از مدرسه در آمدند و پیش من رسیدند و در وقت خود را  
برد و شهای من نهادند من از خود بیرون رفتم و بچیزش نشاد مان زمان را که حال  
خوب آمد مجلس و عظم نشکسته بود و اهل مجلس رفتند و وقتاً بنظر رسید  
بود و اهل مجلس رفتند و آن روز آخرین پنجشنبه بود از ماه رمضان که بعد از  
تاعید بیک پنجشنبه نبود از خاطر گرفته که چون از مکه بیاید ایشان  
بگویند چون ایشان از مکه تشریف آوردند و بخدمت ایشان مشرف شده و می  
پیش ایشان بودند که سوالستم که آنرا با ایشان بگویند روی می کردند و گفتند  
پنجشنبه می بود که بعد از آن تاعید پنجشنبه نبود توفی رحمة الله فی اساکوة

60